

# علم اصول الفقه

۱۳

۱۹-۷-۲۰ پیدایش علم اصول

دراسات الاستاذ:  
مهدي الهادي الطهراني

## فصل اول: پیدایش علم اصول

- اولین بحثی که در تاریخ علم مطرح می‌شود، زمان و چگونگی پیدایش آن علم است.

## نقش ائمه عليهم السلام

- ریشه‌های دانش اصول و قواعد اصولی در کلمات ائمه عليهم السلام وجود دارد و آنها در شکل-گیری این دانش نقش بسزایی داشتند. از جمله-ی این کلمات روایتی از حضرت علی علیه السلام است که حضرت در آن، کلام حضرت رسول صلی الله علیه وآله را به قرآن تشبیه می-کند

## نقش ائمه عليهم السلام

- ائمه عليهم السلام با آموختن این مطالب به اصحاب، زمینه را برای غیبت یعنی زمانی که ائمه عليهم السلام در بین مردم نیستند، فراهم می‌کردند. زیرا تا وقتی معصومان عليهم السلام در بین مردم بودند، شیعه نیازی به اجتهاد و استنباط احساس نمی‌کرد و دیر یا زود هر کسی می‌توانست با واسطه یا بی‌واسطه مطلب را از طریق امام دریابد و اگر گاهی به دلیل ابتلا به بعضی مسایل، اجتهاداتی هم برای آنها پیش می‌آمد، خدمت ائمه عليهم السلام می‌رفتند و اجتهادات خود را تصحیح می‌کردند.

## نقش ائمه عليهم السلام

- بدین ترتیب آنها در واقع علم اصول را پایه گذاری کردند. البته هیچکدام از ائمه عليهم السلام در این زمینه کتاب مستقلی ننوشته است؛ اما اساس و ریشه‌های بحث‌های اصولی که بعدها در بین شیعه و حتی در بین اهل سنت شکل گرفت، در کلمات خود آنها وجود داشت.

## اجتهاد به رأی

- بحث **اجتهاد** در ادامه‌ی تاریخ شکل دیگری پیدا کرد. اجتهادی که باید به **مراجعه به کتاب و سنت برای فهم احکام**، تفسیر می‌شد، به **منبعی مستقل برای کشف حکم شرعی** تفسیر شد و در عرض کتاب و سنت قرار گرفت.

## ظاہری گری

- برخورد ائمه علیهم السلام با افراط در بحث اجتهاد، در ادامه‌ی تاریخ یک جریان تفریطی را ایجاد کرد. این تفکر هم در بین پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام وجود داشت و هم در بین اهل سنت؛ اما این تفکر در بین اهل سنت، از حیث زمان مقدم بود و منشأ پیدایش آن با آنچه در شیعه اتفاق افتاد، تفاوت داشت.

## ظاہری گری

- وقتی قیاس و اجتهاد به رأی در بین اهل سنت گسترش یافت، کم کم این احساس پیدا شد که این روش به مرور باعث تغییر امور مسلم می شود و دیگر چیزی برای اسلام باقی نخواهد ماند. مرحوم سید شرف الدین در کتاب النص و الاجتهاد، موارد متعددی را از صحابه و دیگران نقل می کند که حتی در مقابل نصوص هم اجتهاد می کردند.



## ظاہری گری

- همین جریان باعث شد، برخی احساس خطر کنند که اگر مقابل نص هم اجتهاد صورت بگیرد (که می‌گرفت)، دیگر هیچ معیاری در اسلام باقی نمی‌ماند. این احساس خطر موجب پیدایش یک جریان تفریطی در بین اهل سنت شد و در مقابل جریان رأی و قیاس و مدرسة الرأی، جریان مدرسة الحدیث پا به صحنه نهاد.
- مالک بن انس و احمد بن حنبل دو نفر از کسانی بودند که بر این مدرسه تأکید داشتند.

## ظاہری گری

- شیخ انصاری در مکاسب به نمونه-ای از آن اشاره می‌کند و می‌گوید: ظاہری‌ها حکم کرده‌اند که اگر موش در روغن زیتون بمیرد، نجس می‌شود و این حکم فقط اختصاص به موش و روغن زیتون دارد؛ زیرا روایت منحصرأ همین مورد را نقل کرده است. پس اگر غیر موش در روغن بمیرد یا موش در مایعی دیگر غیر روغن بمیرد، چنین حکمی را ندارد.\*
- \* این داستان را شیخ طوسی در کتاب خلاف در مورد داود بن داود ظاہری نقل می‌کند و شیخ انصاری آن را از خلاف ذکر می‌نماید. (ربک: شیخ انصاری، المكاسب، صص ۱۰ - ۱۱).

## ظاہری گری

- این اخذ به ظاہر و حفظ ظاہر تا حدی است که این مقدار هم الغای خصوصیت نکردند که دلیل نجس شدن مایع، میتہ بودن موش و معتصم\* نبودن مایع است. پس اختصاصی به موش و روغن زیتون ندارد؛ هم میتہ-ی حیوان-های دیگر را در بر می-گیرد و هم شامل هر مایعی می-شود که معتصم نباشد، اگر چه به قدر کر رسیده باشد. این توسعه-ی مورد روایت به غیر موش و غیر روغن زیتون، کاملاً عرفی است؛ اما ظاہری‌ها با توجه به ظاہر روایت، آن را به مورد مثال منحصر نمودند.
- \* معتصم در اصطلاح فقہی به هر مایعی می‌گویند که با ملاقات نجاست نجس نمی‌شود.

## اخباری گری

- در بین شیعیان، اخباری-گری به استناد روایاتی رونق گرفت که ائمه علیهم السلام در نفی اجتهاد به رأی بیان کرده بودند. در این روایات تأکید بر این بود که هر چه مورد نیاز است، در کتاب و سنت وجود دارد. اخباری‌ها این روایات را به گونه‌ای خاص تفسیر کردند.

## اجتهاد به رأی

• « عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ..... ثُمَّ قَالَ لِعَنْ اللَّهِ أَبَا حَنِيْفَةَ كَانَ يَقُولُ قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقُلْتُ ..... فَقُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ أَتَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْإِنْسَانَ بِمَا يَكْتَفُونَ بِهِ فِي عَهْدِهِ قَالَ نَعَمْ وَمَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَقُلْتُ فَضَاعَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ فَقَالَ لَا هُوَ عِنْدَ أَهْلِهِ. » [ ..... سپس امام کاظم علیه السلام فرمود: خدا ابو حنیفه را لعنت کند، چگونه جرات می کند بگوید: علی علیه السلام چنین گفت و من هم چنین می گویم ..... راوی سئوال کرد: آیا رسول خدا صلی الله علیه وآله آنچه را که مردم در روزگار پیغمبر به آن اکتفا کنند، آورده است؟ حضرت علیه السلام فرمود: بله و هر چه تا روز قیامت به آن نیاز دارند. راوی پرسید: آیا چیزی از آن از بین رفت. حضرت علیه السلام فرمود: خیر همه ی آنها در نزد اهل قرآن وجود دارد. ]

- در نظر آنان، ائمه علیهم السلام اجتهاد را تخطئه کرده- و از پیروان خود -خواسته-اند که از طریق دقت در آیات و روایات حکم را به دست آورند؛ زیرا هر آنچه که به آن نیاز دارند در آیات و روایات وجود دارد.

## اخباری گری

- از سوی دیگر با توجه به روایاتی دیگر مثل روایتی که قبلاً از امام صادق علیه السلام نقل کردیم، حق استفاده از ظواهر قرآن را برای غیر معصومان علیهم السلام انکار نمودند. در آن روایت امام صادق علیه السلام بیانیه‌ای برای اصحاب بیان کردند و اهل ذکر را اهل قرآن معرفی نمودند که مقصود حضرت علیه السلام خود ائمه علیهم السلام بود.

- امام صادق علیه السلام در بخشی از یک نامه‌ی مفصل که در واقع بیانیه‌ای برای اصحاب است و آنها را امر به التزام به آن بیانیه می‌نماید، می‌فرماید: «وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ وَ لَا مِنْ أَمْرِهِ أَنْ يَأْخُذَ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ فِي دِينِهِ بِهَوَىٰ وَ لَا رَأْيٍ وَ لَا مَقَائِيسَ قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ الْقُرْآنَ وَ جَعَلَ فِيهِ تَبْيَانًا كُلِّ شَيْءٍ وَ جَعَلَ الْقُرْآنَ وَ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ أَهْلًا لَا يَسَعُ أَهْلَ عِلْمِ الْقُرْآنِ الَّذِينَ آتَاهُمُ اللَّهُ عِلْمَهُ أَنْ يَأْخُذُوا (فِي دِينِهِمْ) بِهَوَىٰ وَ لَا رَأْيٍ وَ لَا مَقَائِيسَ وَ هُمْ أَهْلُ الذِّكْرِ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ الْأُمَّةَ بِسُؤَالِهِمْ»



## اخباری گری

- اخباری‌ها از مثل این روایات نتیجه گرفتند که ما حق نداریم به ظواهر قرآن تمسک کنیم و مستقیماً از آن بهره ببریم؛ بلکه باید به تفسیری که اهل بیت علیهم السلام از قرآن ارائه دادند، مراجعه نماییم. بدین ترتیب حدیث در نزد آنان تنها منبع دریافت احکام شرعی شد و نه قرآن و نه عقل و نه هیچ منبع دیگری برای استنباط احکام شرعی مورد استفاده قرار نگرفت.

• ۳۳۵۵۶ و عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ زَيْدِ الشَّحَّامِ قَالَ دَخَلَ قَتَادَةَ بْنَ دِعَامَةَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ - فَقَالَ يَا قَتَادَةَ أَنْتَ فَقِيهُ أَهْلِ الْبَصْرَةِ - فَقَالَ هَكَذَا يَزْعُمُونَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ - بَلَّغْنِي أَنْكَ تَفْسِّرُ الْقُرْآنَ فَقَالَ لَهُ قَتَادَةُ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ فَإِنْ كُنْتَ تَفْسِّرُهُ بَعْلِمَ فَأَنْتَ أَنْتَ وَ أَنَا أَسْأَلُكَ إِلَى أَنْ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ وَيَحْكُ يَا قَتَادَةَ - إِنْ كُنْتَ إِنَّمَا فَسَّرْتَ الْقُرْآنَ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِكَ فَقَدْ هَلَكْتَ وَ أَهْلَكَتَ وَ إِنْ كُنْتَ قَدْ فَسَّرْتَهُ مِنْ رِجَالٍ فَقَدْ هَلَكْتَ وَ أَهْلَكَتَ وَيَحْكُ يَا قَتَادَةَ إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوِطِبَ

به

## اخباری گری

- اخباری‌ها در تمسک به احادیث، به ظواهر حدیث اکتفا می‌کردند و از حدود حدیث پا را فراتر نمی‌نهادند. هم‌آنها بر این بود که هیچ توسعه یا استفاده‌ای در غیر آن مورد خاصی که در حدیث آمده، نداشته باشند. این شکل از اخباری-گری، شکل افراطی آن به حساب می‌آید.

## اخباری گری

- مثلاً وقتی اسماعیل پسر امام صادق علیه السلام از دنیا رفت، حضرت علیه السلام بر کفن او نوشت: یشهد اسماعیل انه لا اله الا الله. این شهادت از آن جهت که اسماعیل از دنیا رفته بود، مربوط به پسر امام صادق علیه السلام بود و از این روی اسم او بر کفن نوشته شده بود. اما اخباری‌ها بر کفن فرزندان خود، با هر اسمی که داشتند، همان جمله را عیناً می‌نوشتند و حتی نام اسماعیل را تغییر نمی‌دادند. در نظر آنها باید متن حدیث آن گونه که وجود داشت، بر روی کفن قرار می‌گرفت.

## اخباری گری

- این جریان همانند جریان ظاهری-ها بود که آنها هم در اخذ به سنت رسول اکرم صلی الله علیه وآله همین گونه و با همین شدت عمل می کردند.

## اخباری گری

- اخباری‌ها، اجتهاد را به نحو مطلق نفی کردند و فرقی بین اجتهاد در عرض کتاب و سنت که خودش به عنوان یک منبع مستقل مورد استفاده قرار می‌گرفت و اجتهادی که در طول کتاب و سنت بود و به عنوان یک روش به کار می‌رفت، نگذاشتند و هر دو را تخطئه کردند.

# اخباری گری

- اخباری‌ها نفهمیدند ائمه علیهم السلام در چه فضایی آن روایات را بیان کردند و مقصود از اجتهاد در آن روایات چه بوده است؟ اصولی‌ها بر خلاف اخباری‌ها اصرار داشتند و دارند که اجتهاد یک روش است و مجتهد با روش اجتهاد به کتاب و سنت مراجعه می‌کند و احکام را استنباط می‌نماید.

## اخباری گری

- در مباحث آینده اخباری-گری را به صورت مفصل مورد بررسی قرار می-دهیم و به شرح دوره‌های مختلف آن می-پردازیم که از شکل بسیار ساده و ابتدایی شروع می-شود و در زمان متأخر یعنی زمان امین استرآبادی شکل پیچیده-ای به خود می-گیرد و برای خودش معیارهایی پیدا می-کند.



## مکتب اهل بیت علیه السلام

- اهل بیت علیهم السلام بین آن افراط (که از چارچوب کتاب و سنت خارج می‌شد و ممکن بود هر چیزی را حتی مقابل نصوص مسلم قرآنی و روایی، به عنوان دین مطرح کند) و این تفریط (که هم در بین اهل سنت و هم در بین شیعیان بر ظاهر نصوص اکتفا می‌کرد و امکان پاسخ-گویی به سؤالات جدید را از بین می‌برد) راه میانه‌ای را تبیین کردند؛ راهی که از یک سو ما را از استفاده‌های لجام گسیخته از عقل و فکر و محاسبه‌های تخمینی و ذهنی منع می‌کند و از سوی دیگر به ما اجازه می‌دهد که با معیارهایی مشخص، در آیات و روایات دقت کنیم و احکام را از آنها استفاده نماییم.

## مکتب اهل بیت علیه السلام

- مسلماً آنچه در کتاب و سنت آمده به لحاظ مورد، محدود به مواضع خاصی است. اگر نتوانیم از آنچه در کتاب و سنت آمده، قواعدی به دست آوریم و با استفاده از آن قواعد، موارد دیگر احکام را استنباط کنیم، عملاً بخش زیادی از مسایلی که با آن روبرو هستیم، بدون پاسخ باقی خواهد ماند.

## مکتب اهل بیت علیه السلام

- ائمه علیهم السلام سعی کردند راه درست را که مراجعه به کتاب و سنت، تأمل در آیات و روایات و جمع بین آنها با روش‌ها و معیارهای مشخص بود، بیاموزند. نمونه‌ای از آن را در بحث «اجتهاد در زمان ائمه علیهم السلام» از همین نوشتار مطرح کردیم و بیان نمودیم که چگونه امام باقر علیه السلام روش استفاده از آیات برای استنباط حکم را به زراره آموخت.

## مکتب اهل بیت علیه السلام

- روایتی نیز در این زمینه مرحوم صدوق در معانی الاخبار ذکر می‌کند که امام خمینی در رسائل به آن اشاره می‌نماید. در آن روایت امام صادق علیه السلام می‌فرماید: انتم افقه الناس اذا عرفتم معانی کلامنا لان الكلمة لتصرف علی وجوه فلو شاء انسان لصرف کلامه کیف شاء و لا یکذب [اگر شما معانی کلام ما را بدانید، فقیه‌ترین و آشناترین آنها نسبت به دین خواهید بود؛ زیرا یک عبارت ممکن است به اشکال مختلف ادا شود پس یک انسان می‌تواند سخن خود را به اشکال مختلف و هر طور که می‌خواهد بگرداند، به گونه‌ای که کذب و دروغ نباشد].

## مكتب اهل بيت عليه السلام

- ٣٣٣٦٠ وَ فِي مَعَانِي الْأَخْبَارِ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ جَمِيعاً عَنْ سَعْدِ وَ الْحَمِيرِيِّ وَ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى كُلَّهُمْ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرَقْدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ أَنْتُمْ أَفْقَهُ النَّاسِ إِذَا عَرَفْتُمْ مَعَانِي كَلَامِنَا إِنَّ الْكَلِمَةَ لَتَنْصَرِفُ عَلَيَّ وَ جُوهٍ فَلَوْ شَاءَ إِنْسَانٌ لَصَرَفَ كَلَامَهُ كَيْفَ شَاءَ وَ لَا يَكْذِبُ

## مکتب اهل بیت علیه السلام

- مقصود امام علیه السلام این است که یک مطلب ممکن است به عبارات مختلف بیان شده باشد و ما باید سعی کنیم در مراجعه به کلام آنها، مطالب موجود را با دقت در آنها به دست آوریم.

## مکتب اهل بیت علیه السلام

- از این روی، همان گونه که در مبادی تصدیقی علم اصول نیز خواهیم گفت، می توان از مکتب اهل بیت علیهم السلام به یک مکتب تفسیری تعبیر نمود؛ یعنی کل سنت اهل بیت علیهم السلام نوعی تفسیر قرآن است - اما نه تفسیر به معنای خاص و محدود کلمه که در تفاسیر متعارف قرآن آمده؛ بلکه تبیین و تفسیر به معنای امروزی که در دانش هرمنوتیک مطرح است - و ائمه علیهم السلام می خواستند یک معیار و یک روش استاندارد برای فهم قرآن و دین پایه-گذاری کنند.

## مکتب اهل بیت علیه السلام

- در بستر آنچه اهل بیت علیهم السلام پایه‌های آن را نهادند، دانش علم اصول در بین شیعه شکل گرفت و بعد کم-کم توسط اصحاب و دانشمندان متأخر مُنقح و مدون گردید. امروز دانش علم اصول نسبت به گذشته بسیار رشد کرده و بحث‌های فراوانی به آن افزوده شده است؛ اما بذر اصلی این دانش، توسط اهل بیت علیهم السلام در فضای تمدن اسلامی کاشته شد و آثار خودش را بعدها هم در روزگار ائمه‌ی متأخر و هم در زمان غیبت نشان داد.



## اولین مؤلف اصولی

- سیوطی در کتاب «اوائیل» و ابن خلدون در مقدمه‌ی تاریخ معروف خود، شافعی را به عنوان اولین مؤلف علم اصول معرفی کردند. شافعی (۱۵۰ - ۲۰۴ هـ. ق) رئیس مذهب شافعی است. وی در زمینه‌ی اصول، کتابی به نام الرسالة نوشت. زمان تولد شافعی مقارن با وفات ابوحنیفه است.

## اولین مؤلف اصولی

- سید حسن صدر در کتاب «تأسیس الشيعة لعلوم الاسلام» این ادعا را اشتباه می‌داند و می‌گوید: اولین کسی که در تاریخ اسلام، کتاب اصولی نوشت، هشام بن حکم است. وی کتاب هشام بن حکم - «الالفاظ و مباحثها» - را به عنوان اولین کتاب اصولی معرفی می‌کند.

## اولین مؤلف اصولی

سخن سید حسن صدر مورد پذیرش شهید مطهری و شهید صدر قرار گرفته است.

. ر.ک: مرتضی مطهری، آشنایی با علوم اسلامی، ج ۳، اصول فقه و فقه، صص ۱۸-۱۹؛  
سید محمد باقر صدر، المعالم الجديدة، ص ۴۷.

## اولین مؤلف اصولی

- اما هشام بن حکم (متوفای ۱۹۹ هـ. ق) پنج سال قبل از شافعی (متوفای ۲۰۴ هـ. ق) از دنیا رفته است. بنابراین هشام خیلی نسبت به شافعی تقدم زمانی ندارد و تقدم کتاب «الالفاظ» بر «الرسالة»، نیاز به دقت و بررسی بیشتری دارد. از طرف دیگر مسلماً «الرسالة» در مورد اصول است اما در این که «الالفاظ» نیز یک کتاب اصولی باشد، تردید وجود دارد.

## اولین مؤلف اصولی

- سید محسن امین در کتاب «اعیان الشیعة» در نقد سخن سید حسن صدر می گوید: درست است که هشام بن حکم کتابی به نام الالفاظ به رشته‌ی تحریر در آورده، اما معلوم نیست موضوع آن کتاب علم اصول باشد.

## اولین مؤلف اصولی

- نجاشی نیز فقط کتاب‌های هشام بن حکم را نام می‌برد؛ اما در مورد موضوع آنها سخنی نمی‌گوید. البته برخی از این کتاب‌ها، با نام خود، موضوع خویش را نیز معرفی می‌کنند؛ اما در مورد کتاب الالفاظ این مطلب صادق نیست؛ چون احتمال دارد این کتاب، یک اصطلاح‌نامه‌ی کلامی باشد و در آن اصطلاحات کلامی مثل جبر، اختیار، قضا و قدر شرح شده باشد؛ به خصوص با توجه به این که ذوق هشام، کلامی و نوع کتاب-هایش نیز در مورد علم کلام است.

## تحقیقی در مورد هشام

- در مورد سال وفات هشام اختلاف وجود دارد. کشی سال وفات او را ۱۷۹هـ. ق نقل می‌کند و نجاشی ۱۹۹هـ. ق را سال وفات هشام می‌داند. اگر هشام سال ۱۷۹هـ. ق از دنیا رفته باشد - یعنی ۲۵ سال قبل از شافعی - ، احتمال این که کتاب «الالفاظ» بر «الرسالة» مقدم باشد تقویت می‌شود؛ چون فاصله‌ی زمانی وفات هشام نسبت به شافعی افزایش پیدا می‌کند.

• ر.ک: شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ج ۳، ص ۵۲۶.

• ر.ک: نجاشی، الفهرس، ترجمه‌ی هشام بن حکم، ص ۳۰۴، رقم ۱۱۵۳

## تحقیقی در مورد هشام

• احتمال فوت هشام در سال ۱۷۹ قوی تر از سال ۱۹۹ هـ. ق است؛ زیرا هشام از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام شمرده شده است و در سال فوت امام کاظم علیه السلام چند قول وجود دارد. یعقوبی در تاریخ خود سال ۱۸۳ هـ. ق و مسعودی سال ۱۸۶ هـ. ق را به عنوان سال وفات حضرت علیه السلام ذکر کرده‌اند.

• ربک: یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۱۹؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۵۵. برخی نیز سال وفات را ۱۸۹ هـ ق دانسته‌اند.



## تحقیقی در مورد هشام

- اگر هشام سال ۱۹۹ از دنیا رفته باشد، بعد از شهادت امام کاظم علیه السلام، مدت سیزده سال یا شانزده سال از دوران امامت امام رضا علیه السلام را درک کرده، در حالی که روایتی از این امام علیه السلام نقل ننموده است.
- توجه به این نکته هم لازم است که کلمه‌ی سبعین در ۱۷۹ و تسعین در ۱۹۹ از کلماتی هستند که زیاد با هم اشتباه می‌شوند. اما صرف نظر از این اشتباه در داستان فوت هشام دو گونه حکایت نیز وجود دارد. عده‌ای گفته‌اند: هشام در زمان مأمون از دنیا رفته است و در این صورت سال ۱۹۹ تقویت می‌شود و عده‌ای دیگر فوت او را در زمان هارون الرشید می‌دانند و از آنجا که هارون در سال ۱۹۳ از دنیا رفته است، سال ۱۷۹ تقویت می‌گردد.

## تحقیقی در مورد هشام

- شخصیت هشام، یک شخصیت علمی است، کتاب‌های متعددی دارد و در علم کلام تبخّر زیادی دارد، مناظره‌های فراوانی انجام داده و بسیار نسبت به شبهات پاسخ-گو بوده است؛ چنین شخصیتی با این خصوصیات بعید است سیزده یا شانزده سال از امامت امام رضا علیه السلام را درک نماید اما یک روایت هم از آن حضرت علیه السلام نقل نکند و فقط روایات او در دو امام صادق و کاظم علیهما السلام منحصر شده باشد.

## تحقیقی در مورد هشام

• بعد چنین مطلبی وقتی واضح تر می شود که به دوران امامت امام کاظم و امام رضا علیهما السلام بیشتر توجه می کنیم. ارتباط با امام هفتم علیه السلام به مراتب مشکل تر از ارتباط با امام هشتم علیه السلام در دوران امامتش بوده است. امام کاظم علیه السلام دوران طولانی از زندگی خویش را در زندان بود و بسیاری از راویان، نامی از امام کاظم علیه السلام نمی بردند و از این امام به عالم یاد می کردند. فضا به گونه ای نبود که بتوانند صریحاً و به راحتی اسم امام کاظم علیه السلام را ببرند؛ از این روی به کنایه و اشاره از آن حضرت یاد می کردند. اگر هشام سیزده یا شانزده سال از دوران امامت امام رضا علیه السلام را که به مراتب وضعیت شیعه بهتر و ارتباط با امام راحتتر بوده، درک کرده، چگونه است که هیچ نقلی از امام رضا علیه السلام نداشته است؟

## تحقیقی در مورد هشام

- با این وصف احتمال فوت هشام در سال ۱۷۹ تقویت می‌شود و با تقویت این سال به عنوان سال فوت هشام، تقدم کتاب هشام بر الرسالة نیز تقویت می‌شود. تنها نکته‌ای که باقی می‌ماند این است که کتاب «الالفاظ» در مورد علم اصول باشد و همان گونه که گفتیم از آنجا که هشام متکلم است، به احتمال قوی این کتاب در زمینه‌ی کلام است.

## یونس بن عبد الرحمن

- سید محمد محسن امین بعد از این که نظر سید حسن صدر را در مورد هشام رد می‌کند، می‌گوید: یونس بن عبد الرحمن اولین کسی است که در اصول کتاب نوشته است.

## یونس بن عبد الرحمن

- یونس (متوفای ۲۰۸ هـ . ق) از اصحاب و وکلای امام کاظم علیه السلام و از یاران و اصحاب و مدافعان حریم ولایت در زمان امامت امام رضا علیه السلام است.

## یونس بن عبد الرحمن

- نجاشی می گوید: یونس بن عبد الرحمن، امام صادق علیه السلام را نیز بین صفا و مروه دیده است. این نقل نشان می دهد که یونس قبل از شهادت امام صادق علیه السلام، یعنی سال ۱۴۸، به دنیا آمده است.

## یونس بن عبد الرحمن

- یونس بن عبد الرحمن از امام کاظم و امام رضا علیهما السلام استفاده نموده، ولی هیچ روایتی از امام ششم علیه السلام نکرده است. دلیل آن شاید این بوده که فرصت استفاده از آن امام را نیافته و یا سن او آن قدر کم بوده است که نمی توانسته از امام ششم علیه السلام نیز روایتی نقل نماید.



## یونس بن عبد الرحمن

- یونس، شخصیت بسیار بزرگواری است. نجاشی وقتی به ذکر یونس بن عبد الرحمن می‌پردازد، مقداری از زندگی او و روایاتی را که در مدح این راوی نقل شده، بیان می‌کند و علت تغییر رویه‌ی خویش را این‌گونه توضیح می‌دهد: شخصیت یونس بن عبد الرحمن آن قدر عظمت دارد که من شایسته ندیدم مثل سایر راویان فقط به کتاب-هایش و سند خودم اکتفا کنم؛ قدری به مقامش اشاره کردم تا در حد خودم، حق یونس را ادا کرده باشم.

## یونس بن عبد الرحمن

- یونس بن عبد الرحمن به نقل شیخ طوسی، کتابی در زمینه‌ی علم اصول دارد. یونس در این کتاب روایاتی را که از امام کاظم علیه السلام در زمینه‌ی جمع بین اخبار - تعادل و ترجیح - وجود دارد، جمع آوری نموده است.

## یونس بن عبد الرحمن

• شیخ طوسی نام کتاب یونس را در فهرست خویش این گونه ذکر می‌کند: «اختلاف الحدیث و مسائله عن ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام». اگر چه نجاشی در فهرس خود نامی از این کتاب در بین کتب یونس بن عبد الرحمن، نمی‌برد، اما شیخ طوسی این کتاب را جزو کتب یونس می‌شمارد و نقل شیخ برای اثبات وجود چنین کتابی، کافی است.

• ر.ک: شیخ طوسی، الفهرست، ص ۱۸۱، رقم ۷۸۹؛ نجاشی، الفهرس، ترجمه‌ی یونس بن عبد الرحمن، ص ۳۱۲، رقم ۱۱۹۷؛ سید محسن امین، اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۱۳۷؛ سید حسن صدر، تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام، ص ۳۱۰؛ سید محمد کاظم روحانی، تاریخ علم اصول، ص ۵۹.

## یونس بن عبد الرحمن

- کتاب یونس بن عبد الرحمن، تک نگاری به مسأله‌ای از مسایل اصول است. این کتاب در زمانی به رشته‌ی تحریر در آمده که شافعی، کتاب خویش - الرسالة - را نوشته است. الرسالة مفصل‌تر و کامل‌تر از این کتاب و حتی تک نگاری‌هایی است که بعد از یونس بن عبد الرحمن تا زمان شیخ مفید در بین اصحاب نگارش شده است. دلیل این امر، نیاز فضای سنی به علم اصول به علت انقطاع نص از دید آنها بود. از این روی آنها زودتر به عناصر اصولی توجه پیدا کردند. الرسالة در حد اطلاعات و مدارک، اولین کتابی است که به صورت مفصل به مسایل اصولی پرداخته است.

## یونس بن عبد الرحمن

• یکی از کارهای مهم یونس، مخالفت با فرقه‌ی واقفیه بود. وقتی امام کاظم علیه السلام به شهادت رسید، از آنجا که شهادت این امام در خفاء صورت گرفت - و همین امر موجب اختلاف در سال شهادت آن امام گشت - تعدادی از وکلای امام علیه السلام مثل علی بن ابی حمزه بطائنی و سماعة بن مهران که بعدها فرقه‌ی واقفیه را تشکیل دادند، ادعا کردند که امام کاظم علیه السلام، امام منتظر است و از دنیا نرفته و فقط از دیدگان غایب شده است. هدف این گروه تصاحب اموالی بود که در اختیار داشتند و نمی خواستند آنها را به امام رضا علیه السلام تحویل دهند. یکی از کسانی که با جریان واقفیه به مخالفت پرداخت و در روشن شدن جایگاه امام رضا علیه السلام بسیار زحمت کشید، یونس بن عبد الرحمن بود. یونس در همان جلسه‌ای که رؤوس واقفیه تصمیم بر توقف بر امام هفتم علیه السلام گرفتند، با آنها به مخالفت پرداخت و از همانجا آنها شروع به تبلیغات وسیعی علیه یونس کردند.

## یونس بن عبد الرحمن

• بنا بر نقل کشی، روزی یونس در خدمت امام رضا علیه السلام بود که دو نفر از گروه واقفیه می خواستند به خدمت امام علیه السلام برسند. امام علیه السلام یونس را به اتاق کوچکی که جنب اتاق خویش بود، فرستاد. آن دو نفر در مورد یونس با امام هشتم علیه السلام صحبت کردند و رفتند. پس از رفتن آنها امام علیه السلام متوجه چشم‌های اشکبار یونس گردید و از علت آن جویا شد. یونس گفت: اینها که این حرف‌ها را پشت من می‌زنند، از دوستان من هستند. اگر آنها درباره‌ی من چنین بگویند، دشمنان من چه خواهند گفت؟ حضرت علیه السلام در جواب یونس فرمود: اگر تو یک گوهر گران قیمتی در دست داشته باشی و همه‌ی مردم آن را شیء بی‌ارزشی بدانند، آیا ارزش گوهر تو از میان می‌رود؟ یونس جواب داد: خیر. حضرت فرمود: پس چرا تو ناراحتی؟ اگر اینها علیه تو صحبت می‌کنند، امام زمان تو (یعنی امام رضا علیه السلام) از تو راضی است.

## نیمه دوم قرن دوم هجری، تحلیل‌ها و نتایج

- در طرح هر رخداد تاریخی، دو بحث صورت می‌پذیرد:
- ا. گزارش تاریخی: در این بحث با کمک اسناد و شواهد تاریخی، صحت و سقم یک رخداد و پدیده‌ی تاریخی مورد بررسی می‌گردد و نتایجی به دست می‌آید. آنچه تا به حال در مورد پدیده‌ی اولین تألیف اصولی بیان نمودیم، مربوط به گزارش تاریخی بود. بر اساس آن، اولین تألیف اصولی در نیمه‌ی دوم قرن دوم هجری یعنی بین سال‌های ۱۵۰ تا ۲۰۰ هـ. ق صورت گرفته است.

## نیمه دوم قرن دوم هجری، تحلیل‌ها و نتایج

- ب. تحلیل حادثه-ی تاریخی: این بحث مهم-تر از بحث قبلی است و در واقع بحث اول مقدمه-ی رسیدن به این بحث است. از این روی فلسفه-ی علم به این بخش تاریخ، اهتمام بیشتری دارد. در این بحث، منشأ یک رخداد تاریخی و نتیجه‌گیری-هایی که از آن به دست می‌آید، مورد تأمل و مذاقه قرار می‌گیرد. آنچه الآن در صدد بیانش هستیم، تحلیلی است که نسبت به تاریخ پیدایش اولین تألیف اصولی داریم.



## نیمه دوم قرن دوم هجری، تحلیل‌ها و نتایج

- اولین تألیف اصولی لااقل، حدود ۱۴۰ سال بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله، نوشته شده است. اگر هشام اولین تألیف را انجام داده باشد و کتاب الالفاظ خود را در اواخر عمر امام صادق علیه السلام به رشته‌ی تحریر در آورده باشد، از آنجا که امام علیه السلام در سال ۱۴۸ هـ. ق به شهادت رسیده‌اند، این تألیف در حدود سال ۱۴۰ هـ. ق رخ داده است.

## نیمه دوم قرن دوم هجری، تحلیل‌ها و نتایج

- اگر این تألیف بعد از شهادت امام علیه السلام صورت گرفته باشد، حال چه توسط هشام و یونس - که یک تألیف شیعی است - و یا توسط شافعی - بنا بر این که کتاب الرسالة بر کتب هشام و یونس مقدم باشد -، این زمان افزایش می‌یابد؛ ولی به هر حال پیدایش این تألیف در کمتر از سال ۱۴۰ هـ. ق نیست.

## نیمه دوم قرن دوم هجری، تحلیل‌ها و نتایج

- تحقق اولین تألیف اصولی بعد از زمان امام باقر و امام صادق علیهما السلام، نشان می‌دهد که این دو امام علیهما السلام با طرح مباحث و قواعد اصولی، زمینه‌ی جمع-آوری آنها و پیدایش علم اصول را در قالب یک مجموعه-ی مستقل ایجاد کرده بودند.

## نیمه دوم قرن دوم هجری، تحلیل‌ها و نتایج

- علت پیدایش اولین کتاب مستقل اصولی، مباحثی بود که در کلام ائمه علیهم السلام تا آن زمان و به خصوص در عبارات امام باقر و امام صادق علیهما السلام وجود داشت.\*
- \*از جمله روایاتی که قواعد اصولی در آن بیان شده است، روایتی از امام صادق علیه السلام در مورد ضابطه-ی حجیت خبر واحد است. ربک: حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۱۱ (کتاب القضاء، ابواب صفات قاضی، باب ۹، حدیث ۱۱).

## نیمه دوم قرن دوم هجری، تحلیل‌ها و نتایج

- برخی ظهور علم اصول در فرهنگ سنی را مقدم بر تألیفات اصولی شیعه و علت بروز و ظهور اولین تألیف اصولی سنی را مسدود شدن باب نص می‌دانند. در نظر این عده، اهل سنت با رحلت رسول اکرم صلی الله علیه وآله باب نص را مسدود می‌دانستند و معتقد بودند دوران ظهور نص به پایان رسیده است. از این روی خیلی زود با مشکل نص مواجه شدند و در نتیجه زودتر به علم اصول روی آوردند.

## نیمه دوم قرن دوم هجری، تحلیل‌ها و نتایج

- اما شیعیان بعد از رحلت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله باب نص را مسدود نمی‌دانستند و ائمه علیهم السلام را ادامه‌ی علم و شأن و منزلت پیامبر صلی الله علیه وآله می‌شمردند. آنها می‌توانستند از علم ائمه علیهم السلام استفاده نمایند. از این روی اصول در نزد شیعیان، متأخر از اولین تألیفات اصولی سنی ظهور یافت و حتی برخی زمان اولین تألیفات اصولی شیعه را عصر غیبت می‌دانند، یعنی آن هنگام که دست شیعه از نص کوتاه شد و معصوم علیه السلام در بین آنها نبود.

## نیمه دوم قرن دوم هجری، تحلیل‌ها و نتایج

- این تحلیل اگر چه تا حدودی درست است اما به شکلی که عرض شد، صحیح نیست. همان گونه که خواهیم گفت، احتیاج به علم اصول با گذشت زمان و با فاصله گرفتن از زمان نصوص بیشتر می‌شود و قراین لُبَّیهای که در زمان صدور نص وجود داشت، با افزایش فاصله از زمان نص، کاهش می‌یابد و نیاز ما به تحلیل‌هایی که فهم ما را از نص ممکن سازد، افزایش می‌یابد.

## نیمه دوم قرن دوم هجری، تحلیل‌ها و نتایج

- اما پیدایش علم اصول صرفاً نتیجه‌ی کمبود و فقدان نص نبود. زیرا اگر چنین چیزی درست بود، باید اهل سنت خیلی پیش از این زمان در اصول کاری می‌کردند و چیزی می‌نوشتند. زیرا همانطور که گفتیم اولین کتاب اصولی سنی مربوط به شافعی است و شافعی در ۱۵۰ هـ ق دنیا آمده و در سال ۲۰۴ هـ ق از دنیا رفته است و اگر فرض بگیریم حد اقل در بیست سالگی، یعنی سال ۱۷۰ هـ ق، کتاب الرسالة را نوشته است، شاهد حدود ۱۶۰ سال فقدان نص در بین اهل سنت هستیم.



## نیمه دوم قرن دوم هجری، تحلیل‌ها و نتایج

- بنابراین اگر فقدان نص موجب پیدایش اصول بود، باید حداقل یک قرن قبل یعنی حدود شصت سال بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله علم اصول را ابداع می‌کردند.